

پاسخ به نقد

پاسخی بر نقد آقای ابوالفضل حبیبی، تحت عنوان «در گذر از کاخ نظم»:

این پژوهشگر محترم مطالبی درباره گزارش شاهنامه موزه ملی فلورانس، جلد نخست بقلم اینجانب نوشته که در مجله «کتاب ماه»، سال چهارم شماره اول، آبان ۱۳۷۹ ادبیات و فلسفه (۳۷) چاپ و منتشر شده است.

ایشان انتقادات خود را در بیست و پنج بخش تنظیم کرده‌اند و در پایان نوشته که من از استادان دانشمند و بزرگوار: آقایان دکتر سید محمد دبیر سیاقی، دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر برات زنجانی بسیار سپاسگزارم که «هر از چندی با گشاده‌روئی و موشکافی به پرسش‌های این حقیر درباره شاهنامه پاسخ فرموده‌اند.»

بنده در این مورد توضیحاً بعرض می‌رسانم که این استادان بزرگ، چندان در کارهای علمی و یا تدریس و تحقیق مستغرق هستند که بعید می‌دانم که همه گفته‌های این محقق گرامی را شنیده و به آنها یکی یکی پاسخ داده باشند. من احتمال می‌دهم که بعضی از این سؤال‌ها گذرا و سقراطوار از آنان پرسیده شده و آنان نیز به فراخور سؤال پاسخی داده و رفته‌اند و از مقصود پرسنده هیچ آگاهی نداشته‌اند.

پس از این مقدمه کوتاه، بعرض خوانندگان عزیز می‌رسانم که نوشته‌های انتقادآمیز این پژوهشگر پر تلاش، به دو دسته تقسیم می‌گردد:

بخشی از آنها، بگونه‌ای مربوط به نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی و مرجع‌شناسی می‌شود که نمی‌دانم ایشان تا چه اندازه در این مورد کارهای علمی کرده‌اند؛ زیرا بنده از ایشان تاکنون اثری در این زمینه ندیده‌ام و از این نوشته هم چنان پیدا است که ایشان اولین بار است که دست به قلم برده و این نقد را نوشته‌اند.

بخشی دیگر از مقاله مربوط می‌شود بنظر شخصی ایشان که خود بریده و خود دوخته‌اند که در جای خود می‌بینید. پس ما نخست باید قدری به بررسی دستنوشته‌ها بپردازیم و آنها را ارزیابی کنیم پس از آن به انتقادات پاسخ دهیم؛ بنابراین می‌گوییم: ما برای احیاء میراث‌های گذشتگان بناچار باید، کتب خطی ناشناخته و بازمانده در قفسه‌ها و «ویترین‌های»

کتابخانه‌های بزرگ و موزه‌های داخل و خارج را بشناسیم و این شناختن خود مستلزم آگاهی داشتن از کتاب‌شناسی و مرجع‌شناسی نیز هست.

بدون داشتن این دانش هر کس هر چه بنویسد و هر عقیده‌ای اظهار کند، تماماً نادرست و عاری از فایده است.

برای شناختن ابیات سره از ناسره ما از مراجعه کردن به دستنوشته‌های قدیمی تر ناگزیریم (البته تحت شرایط و مراقبت‌های دقیق نسخه‌شناسی)؛ زیرا گاهی دیده‌ایم که دستنوشته بعدی، از قبل خود بهتر و بارزتر است.

این بنده متن شاهنامه خود را بی‌آنکه کم و یا زیاد کرده باشم، آن را از متن فلورانس برگزیده‌ام که از آغاز تا پایان سلطنت کیخسرو است و نیمه دوم فعلاً گم شده است و شاید روزی چهره از نقاب عزلت بگشاید و مشتاقان را به دیدار خود شادمان گرداند.

این نیمه موجود هم – که بی‌گمان با این شکستگی به صدهزار درست می‌آرزد – می‌تواند بسیاری از ابهامات و دشواری‌های شاهنامه را بگشاید و شاهنامه‌شناسان را راهنمایی کند.

این دستنوشته که تاریخ کتابت آن سوم محرم ۶۱۴ هجری است، بوسیله ایران‌شناس ایتالیایی آنجلو پیه مونتزه (Angelo M. Piemontese) در موزه دانشگاه فلورانس حدود سی سال پیش کشف گردیده و آن هنگامی بود که فرهنگستان شوروی سابق، بقول استاد مینوی؛ با هزینه کردن، حدود بیست میلیون دلار و صرف وقت بیش از ۲۵ سال از چاپ ۹ جلدی شاهنامه فراغت یافته بودند.

ایران‌شناسان، نخست با دیده تردید به آن تاریخ می‌نگریستند، لیکن طولی نکشید که بصحت و درستی آن معترف شدند و تا جایی که استاد درگذشته، محمد تقی دانش پژوه، نسخه‌شناس بزرگ و استاد دانشگاه تهران، وسیله شد تا آن نسخه را چاپ عکسی کردند و در دسترس علاقه‌مندان قرار دادند.

و از استادان دانشمند و بزرگ و شاهنامه‌شناس که درستی آن را پذیرفته‌اند، عبارتند از: دکتر محمد امین ریاحی، دکتر فتح‌الله مجتبیایی، مرحوم دکتر احمد تفضلی، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن و دکتر جلال خالقی مطلق.

علاوه بر این، همکار دانشمند آقای دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی می‌فرمودند که در دانشکده ادبیات

دانشگاه فردوسی مشهد موضوع پایان‌نامه دکتری یک دانشجو درباره سبک شعری فردوسی در متون شاهنامه بوده و پژوهشی که انجام گرفته شد، این بود: حروفی که در ترکیب قوافی بکار رفته و در بالا بردن موسیقی حروف مؤثر بوده است، در متن نسخه فلورانس موزون‌تر و منطقی‌تر انجام یافته است، از قبیل لزوم مالایلم و اعنات و مانند آن که این پژوهش نیز کهن بودن نسخه فلورانس را اثبات می‌رساند. و باز اخیراً همکار دانشمند دیگرمان دکتر برات زنجانی، در مجله «نامه بهارستان» سال اول شماره ۱ بهار و تابستان ۷۹، ش/ ۱۴۲۱ ق، مقاله‌ای نوشته‌اند که سخنان استاد محمد روشن را درباره مجموع بودن تاریخ کتابت نسخه فلورانس – که در مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، در تهران، ۱۳۷۴ ص ۲۵۸ چاپ شده – بکنی بی‌اساس دانسته و دلائل ایشان را ناکافی معرفی کرده‌اند. (که خواندن دارد)

استاد دانش پژوه مکرر می‌گفت که تاریخ نسخه بریتانیا؛ یعنی ۶۷۵ مربوط به آن متنی بوده که این نسخه بریتانیا را از روی آن، دو سه صفحه اول و آخر آن را تکمیل کرده‌اند و فرهنگستان شوروی معنی عبارت آخر را که «کذافی فی منقول عنه» می‌باشد سرسری گرفته و نفهمیده‌اند، معنی آن عبارت چنین است که این تاریخ پایان کتاب از آن «منقول عنه» است، نه از این نسخه که اکنون به بریتانیا شهرت یافته است. سپس این استاد می‌گفت: پس از نسخه فلورانس قدیمی‌ترین و کامل‌ترین دستنوشته‌ها، نسخه لنینگراد (۷۳۳) است، سپس نسخه خطی قاهره (۷۴۱)، آنگاه بقیه نسخ اگر اینها را تأکید کردند که خوب و گرنه به آنها وقتی گذاشته نخواهد شد.

ضمناً نسخه بریتانیا عیوبی دارد که بدین قرار می‌باشد:

– دقت نکردن کاتب در نقطه‌گذاری، مثلاً «تیر»:

تیر، نیز، پیر، بتر، بیر، هم خوانده می‌شود و غالب کلمات چنین است.

– غلط آوردن ابیات در آن (که یکی دو مورد را بیشتر نمی‌آورم)، مثلاً آنجایی که ماه آفرید، دختر ایرج چون بزرگ می‌شود فریدون آن را به پشنگ که از تخمه خود وی است می‌دهد و بدین گونه است (ج ۱ ب ۶۰۱ فریدون)، فلورانس چاپ دانشگاه تهران:

یکی مرد بود آن پشنگ دلیر

ز تخم فریدون یکی نزه شیر
که در چاپ مسکو (بریتانیا) چنین است (ج ۱ ص

۱۰۸) پاورقی (ش ۹) و نیز چاپ دکتر دبیر سیاقی (ج ۱ ص ۸۶ ب ۶۲۳). «پشنگ آنک پور برادرش بود» یا «گوی بود از تخم جمشیدشاه» که در نسخه فلورانس اشاره به ازدواج اقارب می‌کند (خویتو کدات) Khūétokdat که در قدیم مرسوم بوده و کم‌کم این رسم برداشته شده است، و در شاهنامه بعداً شعر را تغییر داده‌اند و دیانت زرتشتی.

و نیز این بیت، فلورانس (ج ۱ ص ۱۷۲ ب ۳۱۵) که سلم به تور پیغام می‌فرستد و می‌گوید:

بدان ای شهنشاہ ترکان و چین

گسسته دل روشن از به‌گزین

زیبیلی ژیان، کرده‌گوشی بسند

منش پست و بالا چو سرو بلند
که معنی خلاصه آن چنین است: اگر ما از این جهان که مانند پیلی است به گوشش قناعت کنیم گرچه منش ما از شاهان است، طبعی پست خواهیم داشت.

که بیت دوم در چاپ مسکو (ج ۱ ص ۹۲ ب ۲۰۱) بدین گونه است:

ز نیکی زیان کرده‌گوشی پسند

منش پست و بالا چو سرو بلند

در متن دکتر دبیر سیاقی (ج ۱ ص ۷۲ ب ۳۲۷):

ز گیتی زیان کرده ما را پسند

منش پست و بالا چو سرو بلند

متن موهل (ج ۱ ص ۷۱ ب ۱۲)؛ بجز «منش پست» باقی کلمات مانند بیت دکتر دبیر سیاقی است. همانطور که می‌بینید فقط در متن فلورانس، بیت معنی می‌دهد، و در باقی متون بی‌معنی است و به مقدمه «نبرد اندیشه‌ها، در داستان رستم و اسفندیار»، (صفحه سی و سه که بعضی اشتباهات چاپ مسکو را تذکر داده‌ام). پس هر نسخه و یا چاپی که با نسخه فلورانس انطباق داشته باشد، قابل قبول است و اگر نکرد پذیرفتنی نیست.

پس از این مقدمه، اکنون به سؤال‌های این پژوهشگر گرامی خیلی خلاصه پاسخ می‌دهیم تا حوصله خوانندگان زودبپایان نرسد.

۱- فلورانس (ج ۱ ص ۹ ب ۵۰):

گیارست با چند گونه درخت

بزیر اندر آمد سرانشان ز بخت

که در اصل دستنوشته بریتانیا بعلط بدین گونه آمده

است (ص ۹ س ۱۸):

که یارست با چندگونه درخت

بزیر اندر آید سران را ز بخت

و نیز برای این بیت - دکتر خالقی مطلق (ج ۱ ص

۶) پاورقی (ش ۳۸).

و ما متن خود را بدین گونه معنی کرده بودیم که:

«گیاهان و درختان روئیدند، آنگاه مقدر چنین بوده که

سر آنها در زیر فرمان آدمی باشد».

و نیز این بیت فلورانس (ص ۱۰ ب ۵۴):

سرش زیر نامد بسان درخت

نگه کرد باید بدین کار، سخت

که متن دکتر خالقی (ص ۷ ب ۵۴) نیز همین طور

است. این بیت در چاپ مسکو (ج ۱ ص ۱۵) در پاورقی

(ش ۱۹) بدین گونه از بریتانیا آورده شده است:

همی سر برآرد بسان درخت

نگه کرد باید بدین کار سخت

که ما آن بیت متن را این چنین معنی کرده بودیم

«... و مانند درخت که مقهور انسان‌ها است، همه

حیوانات مطیع و مقهور آدمیان نشدند».

این پژوهشگر محترم نوشته‌اند: چنین چیزی

درست نیست بلکه قاعدتاً باید سر گیاه و هم حیوان زیر

فرمان انسان که اشرف مخلوقات است فرود بیاید

(باختصار).

سپس ایشان نوشته‌اند: در چاپ دکتر دبیر سیاقی

این مصراع بدین گونه آمده است: «به ابر اندر آمد

سرانشان زبخت، که در روشنی و وضوح معنی بر

ضبط‌های دیگر برتری دارد» (پایان).

اما پاسخ ما:

نخست از این پژوهشگر محترم سؤال می‌کنم که

آیا ایشان آمار و اسنادی محکم در اختیار دارند که همه

حیوانات بدون استثنا از آغاز خلقت تاکنون زیر فرمان

انسانها درآمده‌اند؟ آیا کسی را سراغ دارند که چنین

ادعایی کرده باشد که ایشان می‌کنند؟ آیا چنین چیزی

درست است؟ ثانیاً، ما متون دیگر را که خیلی متأخرند بر

طبق موازین نسخه‌شناسی، بر نسخه کهن تر و معتبر تر

- چنانکه گذشت - ترجیح نمی‌دهیم و بقول منطقین

این قضیه سالبه بانتفاء موضوع است، و نیز شما صاحب

اختیار هستید که هر چه می‌خواهید بنویسید و بگویید،

کسی با شما کاری ندارد و اگر هم بخواهید از شاهنامه

حمدالله مستوفی قزوینی استفاده کنید - چنانکه جزء

ماخذ شما بوده - حتماً بکنید و گوش به حرف شادروان

استاد مجتبی مینوی ندهید که به وزیر فرهنگ و هنر آن

وقت نوشت: حمدالله مستوفی یک مورخ خطا کار است و ابیاتی بر شاهنامه افزوده است. - نشریه سیمرخ «سخنی کوتاه درباره بنیاد شاهنامه فردوسی» (ص ۳۰، دستخط استاد مینوی).

۲- باز این بیت؛ فلورانس (ج ۱ ص ۹ ب ۵۲):

ببالد ندارد جز این نیرویی

بپوید چه پویندگان هر سوئی

مسکو (ج ۱ ص ۱۵ ب ۵۳): «نپوید» (منفی) و در

پاورقی دکتر خالقی جلد ۱ (ش ۴۳) نوشته شده است:

«فلورانس، طویفا پوسرای، لنینگراد و بریتانیا: بپوید

(فعل مثبت). (پایان سخن)

ما نوشته بودیم: «با توجه به این نسخه‌های معتبر،

معنی بیت چنین می‌شود: رستنی‌ها نیز مانند جنبندگان

دیگر، می‌توانند حرکت کنند و ریشه بدوانند و بهر سوئی

روان شوند» که البته این جنبیدن و پوئیدن نسبی است و

درخت هم با دوانیدن ریشه بهر سو پویندگی دارد و شعر

هم با صراحت همین را می‌گوید: اما پژوهشگر عزیز از

چاپ مسکو و دبیر سیاقی و حمدالله مستوفی شاهد

آورده و اجتهاد در برابر نص کرده و گفته‌اند: این

ضبط‌هایی که فعل را «نپوید» (منفی) آورده‌اند درست

است، نه جز آن.

۳- و در این بیت؛ فلورانس (ج ۱ ص ۷۷ ب ۲۹) که

گوید:

از آن دو یکی را بپرداختند

جز آن چاره‌ی نیز نشناختند

ما گفته بودیم که این دو مرد پاکیزه و پارسا (ارمایل

و گرمایل) که بگونه‌ای وارد آشپزخانه ضحاک شده بودند

و غذاهای گوناگون برای وی درست می‌کردند و از دو

جوانی که برای کشتن می‌آوردند یکی را از آن دو رها

می‌کردند. در حقیقت دلم راضی نشد که نسبت کشتن را

هم بیفزایم چون از قرینه معلوم بود که «یکی را هم

کشتند».

برای این بیت چند نفر دیگر نیز تذکر دادند و

نامه‌ای هم از شهرستان بجنورد به من رسید و هنگام

تدریس شاهنامه برای کارشناسی ارشد نیز به این امر

پرداخته شد و بنده متوجه این «ایجاز» شدم و دیدم که

همه مردم نکته‌سنج و دارای ذوق ظریف نیستند، لذا در

حاشیه کتاب یادداشت کردم تا در چاپ بعدی «کشتن»

را هم بر آن بیفزایم، تا خیال آنان راحت گردد.

۴- و باز در بیت، فلورانس (ج ۱ ص ۹۳ ب ۱۶۸)

گوید:

پاسخ به نقد

فرانک بدو گفت کای نامجوی

بگویم تو را هر چه گفتی بگوی
و بدین گونه معنی کرده بودیم: «فرانک به فریدون
گفت: من این راز را بر تو آشکار می‌کنم آنگاه تو هر گونه
داوری درباره من می‌کنی بکن.»

آنگاه منتقد محترم اعتراض کرده‌اند که: «در بیت
مذکور سخنی از داوری کردن به میان نیامده است.» اما
در جواب: باید بعرض برسانم که ترجمه ما لفظ بلفظ
نیست بلکه شرح و گزارش است و ما بقریئه حال
«داوری کردن» را بر آن افزودیم چنانکه همه مترجمین
همین کار را می‌کنند، فی‌المثل خود بنداری در
ترجمه‌های خود همین کار را کرده است که این مورد
درست شباهت دارد به پرسیدن سهراب، نژاد خود را از
مادر که در آنجا فردوسی سخن را گسترده‌تر آورده و هر
دو در واقع یک چیز است و هیچ تفاوتی ندارد که در چاپ
دکتر خالقی (ج ۲ ص ۱۲۵) سهراب از مادر می‌پرسد:
زتخم کیم، و ز کدامین گهر؟

چه گویم چو پرسند نام پدر؟
گر این پرسش از من بماند نهان
نمانم تو را زنده اندر جهان
که در مورد فریدون قدری موجز و مختصر بیان
گردیده است و کلمات تهدیدآمیز در آن بکار نرفته.
۵- در بیت دیگر، فلورانس (ص ۹۴ ب ۱۷۸):

سرانجام رقتم سوی بیشه‌ای
که کس را نه زان بیشه اندیشه‌ای
و معنی کرده بودیم که: «فرانک گفت: سرانجام بسوی
بیشه‌ای رقتم که کسی از رفتن بدرون آن بیمناک نبود؛
یعنی خالی از حیوانات درنده بود.»

نقاد محترم نوشته‌اند که «گمان می‌کنم که اندیشه
در این بیت بمعنای فکر است نه بیم.... در واقع فرانک
می‌گوید: بسوی بیشه‌ای رقتم که کسی - عاملان
ضحاک اندیشه‌اش به آنجا نمی‌رسید؛ یعنی احتمال
پنهان شدن ما را در آنجا نمی‌دادند.»

در جواب می‌گویم: آنچنان نیست که این پژوهشگر
گرامی می‌گویند، فرانک در آن جنگل پنهان نبوده که
عاملان ضحاک احتمال پنهان شدن وی را ندهند، بلکه
در خانه خود بوده و چون می‌شنود که ضحاک از وجود
فریدون در نزد نگهبان بیشه آگاه شده، (فلورانس، ج ۱
ص ۹۱ ب ۱۴۵):

دوان مادر آمد سوی مرغزار
چنین گفت با مرد زنهار دار
مادر فریدون وی را پس می‌گیرد و به البرزکوه
می‌برد.

دیگر آن که وقتی کسی به ترجمه‌ای عیب می‌گیرد،
با نوشتن: «من گمان می‌کنم، من چنین می‌گویم»

مطلب را به اثبات نمی‌رساند. باید نخست دلیل بیاورد
که آن ترجمه غلط است و بعد برای گفته خود نیز دلیل
قانع‌کننده‌ای را ارائه دهد تا مردم حرف ایشان را
بپذیرند.

۶- و یا این بیت، فلورانس (ص ۱۰۰ ب ۲۴۵):
چو بر خواند کاوه همه محضرش

همی شد زپیران آن کشورش
ایشان با اعتقاد راسخ مانند یک شاهنامه‌شناس که
ده‌ها سال درباره شاهنامه و کتب همزمان و قبل و بعد
آن با دقت مطالعه کرده و یا درس داده‌اند و کتب و
مقالات متعددی در این زمینه نوشته‌اند، حکم صادر
کرده و گفته‌اند: «... همه نسخ بدون اختلاف - سبک
سوی پیران آن کشورش - آورده‌اند. ضبط طبع دکتر
دبیرسیاقتی نیز همانند مسکو است... با این اوصاف
جوینی می‌بایست یا پیشنهاد دکتر خالقی را که «همی
شد» را «غمی شد» خوانده، می‌پذیرفتند و متن را تغییر
می‌دادند یا ضبط اکثر نسخ را جایگزین آن می‌ساختند»
(باختصار). باید در جواب بگویم: من نفهمیدم مراد از
اکثر نسخ کدام نسخه‌هاست؟ و آقای دکتر خالقی در (ج
۱ ص ۶۸) پاورقی (ش ۱۸) خود ایشان یک بیت در
همین جا از فلورانس را (۲۴۴) غلط خوانده‌اند مانند:

«که کوتاه دستت شاه از بدی» ایشان خوانده‌اند:
«که کوتاه شد دست شاه از بدی» - فلورانس نسخه
عکسی، چاپ دانشگاه تهران (ص ۲۰ س ۱۰).

از خوانندگان محترم می‌پرسم: آیا این بنده وظیفه
دارم که هر چه که آقای دکتر خالقی مطلق گفته‌اند
بپذیرم؟ آیا روش تحقیق و پژوهش این است که این
پژوهشگرها پیشنهاد می‌کنند؟ من برای استاد دکتر
خالقی احترام زیاد قائل هستم و اگر ایشان کار اینجانب
را ببینند، قطعاً از نظر خود عدول خواهند کرد و نیز جز
نسخه فلورانس، قاهره، لنینگراد و چند دستنوشته دیگر
بقیه را در درجه سوم و چهارم اهمیت قرار می‌دادند
علی‌الخصوص چاپ بروخیم و مانند آن را که بعضی
استادان هنوز از آنها شاهد برمی‌گزینند.

۷- اما این بیت فلورانس (ص ۱۱۷ ب ۳۹۵):
بگفتند کو سوی هندوستان

بشد تا کند بند، جادوستان
و پس از توضیح زیاد معنی کرده بودیم که: «گفتند:
که ضحاک بسوی هندوستان رفت تا که آن جایگاه
جادوان را به حبس و بند بدل کند.»

پژوهشگر عزیز نوشته‌اند: «در مصرع دوم با فعل
بند کردن بمعنای تحت سیطره و سلطه درآوردن
مواجهیم و نمی‌توان فصل مذکور را به دو پاره کرده نمی
را بمعنای اسم مکان: حبس و بند و نیم دیگر را بمعنی
فعلی مجزا: تبدیل کردن گرفت.» (پایان)

بنده این نوشته را از این پژوهشگر بزرگوار چند بار
در نزد خود خواندم که بلکه بفهمم مقصود ایشان
چیست، سوگند یاد می‌کنم که چیزی نفهمیدم و اگر
کسی از خوانندگان معنی این عبارت را فهمیده است هر
طور شده به نشانی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به
اینجانب اطلاع دهند، تا بلکه جبران مافات بشود. (البته
در جای دیگر نیز همین مشکل را داشتیم، لیکن با
زحمت زیاد مقصود ایشان را فهمیدم که چیست؟)

۸- همچنین در بیت، فلورانس (ص ۱۱۹ ب ۴۰۸):
وراکندرو خواندندی بنام

بکندی زدی، بیش بیدار، گام
ما پس از توضیح زیاد گفته بودیم: «بیش بیدار»
یعنی بسیار زیرک و باهوش. این ترکیب مرادف است با
«بیش بین» که در شعر منوچهری شاعر قرن چهارم و
پنجم آمده است.

این پژوهشگر محترم باز نسخ را به میدان طلبد
(البته مراد از نسخ در نزد ایشان این چاپهای متأخر است
و حال اینکه مقصود از نسخ، در اصطلاح ما دستنوشته‌ها
می‌باشند نه متون چاپی). سپس ایشان، به موقعیت
نسخه فلورانس مردانه حمله کرده و گفته‌اند: «ضبط
نسخ دیگر: ... پیش بیداد - گام است بروشنی و بدون
اختلاف، کاتب سهل‌انگار فلورانس بغلط پیش را بیش و
بیدار را بیدار نوشته است...» (پایان)

و آنگاه به بنده ایراد گرفته‌اند که چرا از شعر
منوچهری دامغانی شاهد آورده‌ام و حال این که این
بزرگوار خودشان از انوری، بوستان سعدی و ظفرنامه و
مانند آن شاهد آورده‌اند!

۹- و در این بیت، فلورانس (ص ۱۲۸ ب ۴۹۸)
فریدون به مردم خطاب می‌کند و می‌گوید:
شما دیرمانید و خرم بوید

برامش سوی ورزش خود شوید
ما نوشته بودیم: ورزش: کشاورزی (از ورزشیدن)
است. اما این محقق محترم بر ما عیب گرفته‌اند که نخیر
«ورزش» در اینجا بمعنی حرفه است نه فقط کشاورزی.
در پاسخ ایشان باید بگویم که: ورزش (از ورزشیدن):
در اصل بمعنی کشاورزی است و در فرهنگ‌نامه‌ها هم
به‌همین گونه نوشته شده، چنان که در فرهنگ مینوی
خرد گوید: Varz یعنی کشاورزی، زراعت. و در فرهنگ
بندهشن Varzidan ورزشیدن: کشت و زرع کردن و نیز
فرهنگ نظام و بقیه، سپس در طول تاریخ معانی
دیگری را نیز پیدا کرده است.

زیرا مردم در گذشته هر شغلی که داشتند، در کنار آن
برای گذران زندگی چند تا گاو و گوسفند و یک قطعه
زمین برای کشاورزی می‌باید می‌داشتند و کشت و زرع
در رأس همه کارها قرار داشت که اگر قحطی می‌پیش

کتاب ماه ادبیات و فلسفه / بهمن ۱۳۷۹

می آمد و گندم نایاب می شد آن حرفه ها نیز از کار باز می ماندند و نا کار آمد می شدند. (امید است که این مقدار توضیح کافی باشد).

۱۰- اما این بیت: فلورانس (ص ۱۳۱ ب ۵۲۳) که فریدون ضحاک را بسرعت با بند می آورد: چو بندی بر آن بند بفرود نیز

نبود از بد بخت مانید چیز «مانید»: واژه ای است ناشناخته که اولین بار در لغت فرس اسدی بمعنی «جرم» آمده آن هم با توضیحی مبهم و شاهدهی نااستوار.

تنها جایی که «مانید» بهمین معنی و هم بمعنی تقصیر و کوتاهی آمده است، شاهنامه فردوسی می باشد که کاتبان آن کتاب، صورت آن واژه را دگرگون کرده اند، از قبیل: «مانند، مانده، مانده و مانیده». اما در متن فلورانس - تنها نسخه کهن و مشکول - دقیقاً «مانید» را پنج بار آورده است که در یک جا نسبت بموارد دیگر بهتر می شود معنی «جرم و کوتاهی» و نیز شکل درست آن را فهمید، مانند این بیت است که در نامه ای که کیخسرو به گودرز می نویسد (نسخه عکسی فلورانس، ص ۴۳۲) دو سطر آخر:

مرا این درستست کز کارکرد

نمانی تو مانید روز نبرد
که در چاپ مسکو (ج ۵ ص ۱۴۳ ب ۱۰۰۴) و پاورقی آن، آنرا دگرگون کرده اند و همین طور است چاپ دکتر دبیرسیاقی (ج ۳ ص ۱۰۴۰ ب ۱۰۲۲)

مرا این درستست کز کارکرد

تو پیروز باشی بروز نبرد
در اینجا نیز این پژوهشگر محبوب متون بسیار متأخر را به رخ ما می کشد و می نویسد: «لیکن کاتب فلورانس با جا انداختن «ه» سهواً القلم خویش را بار دیگر به نسخه شناسان و مصححان نشان داده است (که ظاهراً مراد ایشان از نسخه شناسان و مصححان خود این دوست ما است).

۱۱- نیز این بیت، فلورانس (ج ۱ ص ۱۳۵ ب ۷):
نشستند فرزندان شادکام

گرفتند هر یک زیاقوت جام
ما گفته بودیم: مراد از «یاقوت» شراب سرخ فام است و شعری هم از رودکی شاهد آورده بودیم: «بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی...».

لیکن این پژوهشگر گرمی می گویند: «اما یاقوت در بیت شاهنامه جنس جام است نه استعاره از شراب سرخ رنگ... در بیت رودکی تشبیهی آمده است با تمام ارکانش: می، مشبه، یاقوت: مشبه به، روان بودن: وجه شبه. ولی در بیت شاهنامه قرینه ای بر معنای استعاری یاقوت موجود نیست.» (پایان سخن ایشان)

از ظاهر امر معلوم می گردد که این دوست عزیز اصلاً فرق بین تشبیه و استعاره را نمی داند، ایشان می باید نخست به دانشجویی از رشته ادبیات مراجعه می کردند تا بدانند تشبیه چیست و استعاره کدام است. زیرا این برادر گرمی در شماره ۲۰ انتقادات خود در بیت، فلورانس (ص ۲۱۶ ب ۶۶۷) که گوید:

نپوئیم تا آب رنجش دهیم

چو تازه شود تاج و گنجش دهیم
در این بیت نیز هنگام نقد که: «نپوئیم» یا «نپوئیم» بخوانیم گفته اند: «آب رنج» اضافه تشبیهی [است].

این دوست بزرگوار در شعر رودکی «روان بودن» را وجه شبه گرفته است و حال آنکه وجه شبه صفتی است که میان مشبه و مشبه به باید مشترک باشد. آیا در اینجا روان بودن میان یاقوت و شراب مشترک است؟ و آیا در مثال بالا «آب» به «رنج» و یا بالعکس می شود تشبیه کرد؟ و در شعر فردوسی بدست گرفتن جامی که در آن یاقوت باشد آیا نمی شود ملایمی و یا قرینه ای صرافه برای استعاره باشد؟

ایشان در (شماره ۲۰ انتقاد خود در این بیت، فلورانس (ص ۲۰۹ ب ۶۲۲) که آمده است:

سراپرده دیبه از رنگ رنگ

بدوی اندرون خیمه های پلنگ
باز همین مشکل را دارند که می گویند: «اما کدام قرینه ما را به معنای استعاری پلنگ رهنمون می گردد؟! بعد ذوق شاعرانه خود را بکار انداخته و گفته اند: «شاید اگر مراد فردوسی از پلنگ، گردان و پهلوانان بود این گونه می سرود: بدو خیمه های پلنگان جنگ یا بدانجا خیم پلنگان جنگ» و باید آفرین به این ذوق خدادادی این پژوهشگر گفته شود که «قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است» (!)

خوانندگان عزیز! چونکه شماره های انتقادی این رفیق شفیق از ۱۲ تا ۲۳، خیلی مربوط به برداشت شخصی ایشان است و برای ما چیز تازه ای ندارد، لذا برای این که مقاله پر حجم نشود از آوردن پاسخ به آنها صرف نظر کردیم.

۲۴- اما این بیت، فلورانس (ص ۲۵۲ ب ۹۶۸):

چو خورشید بر تیغ گنبد کشید

نه آئین دز بد نه دزبان پدید
ما «آئین» را قز و شکوه معنی کرده بودیم، اما این دوست پژوهشگر آن را «نشان و اثر» معنی کرده و از کتاب ویس و رامین بیتی بدون شماره برای شاهد نقل کرده است، مانند:

تنش را گر ز درد آئین نبودی

دهانش را شکر شیرین نمودی

و این پژوهشگر می گوید: «بگمانم می توان آئین را در بیت شاهنامه هم بدین معنی گرفت».

اما در جواب این پژوهشگر عزیز باید بگوئیم: آن بیتی را که فرهنگنامه فارسی برای «آئین» بمعنی اثر و نشان آورده است از کتاب ویس و رامین مرحوم دکتر محمد جعفر محجوب (ص ۵۶ س ۴۱) است که شادروان دکتر زرین کوب در مقاله ای که نوشته بوده اشاره کرده بوده است که چرا دکتر محجوب از آن نسخه ویس و رامین که در موزه استانبول محفوظ است استفاده نکرده است؟ پس از آن خاورشناسان روسی، ویس و رامین را براساس ۱۱ نسخه خطی و چاپی در انتشارات بنیاد فرهنگ ایران چاپ کردند و در آن چاپ بجای «آئین»، کلمه «آهو» آمده که بمعنی عیب است و «آئین» را از نسخه پاریس در پاورقی آورده اند که مورد استفاده دکتر محجوب بوده است.

پس به این پژوهشگر عزیز می گویم: مؤلف آن فرهنگنامه ای که آئین را اثر و نشان معنی کرده است و برای شما مشکل ایجاد کرده، اگر این مقاله را بخواند باید بیدرتنگ برود و آن معنی را از لغت «آئین» حذف کند زیرا وقتی که یک شاهد شعری غلط باشد، معنی لغت نیز غلط می گردد، خاصه که خاورشناسان از آن چند دست نوشته، یک دست نوشته گرجی کهن نیز داشته اند که بعد از پیدایش آن منظومه فارسی بوجود آمده است.

۲۵- اما این بیت اخیر از فلورانس (ص ۲۵۸ ب ۱۰۱۲):

بیفگند برگستوان و بتاخت

به گرد سیه چهره اندر نشاخت
ایشان نوشته اند: «افگندن» (بریدن) برگستوان شگردی در آوردگاه و یک بیت هم شاهد آورده اند از مسکو (ج ۹ ص ۱۲۰) که خسرو پرویز در حال گریز برای این که بهتر بتواند اسبش را بدواند، برگستوان را بریده و از اسب دور کرده است، مانند «ببیزید برگستوان سیاه» که البته این مورد استثنایی است چون در حال فرار کردن بوده است اما در حال حمله تا حال کسی این کار را نکرده است و جایی نیز ندیده ایم که چنین کاری کنند. اگر فردوسی چنین معنی یی را اراده می کرد می توانست بیت را «ببیزید برگستوان و بتاخت» بگوید و به وزن شعر هم آسیمی نمی رسید.

اصلاً برگستوان برای محافظت بدن اسب بوده از تیر و نیزه و شمشیر، دلیلی نداریم که جنگجویان برگستوان را ببزند و بیندازند و بعلاوه چنان که گفتیم: «افگندن» بمعنی بریدن هرگز نیامده است.

عزیزالله جوینی